

حدودا نیم ساعت میگذره ولی انگار ارمین قصد جواب دادن گوشیشو نداره ..

کلافه یه نفس عمیق میکشمو بیخیال این گوش وامونده میشم ..

همین که یه قدم برمیدارم یه ماشین جلو پام ترمز میکنه دقت

که میکنم میبینم سعیده.

سوار که میشم میگه

- شیری یا روباه ؟

یه چهره مغرور به خودم میگیرمو جوابشو میدم

- معلومه که شیرم

متعجب زل میزنه بهم

- روشنا یعنی حل شد!!؟؟

- اینطور بنظر میاد

دستاشو محکم میکشه رو صورتشور میگه

- باورم نمیشه

- حالا که مدیونمی باید برسونیم

ماشینو روشن میکنه و میگه

- نوکرتم هستم

یکم که میگذره دوباره به حرف میاد

- چرا ماشین نیوردی !؟

با یاد اوری ارمین اعصابم به هم میریزه

- ارمین اونجا بود رسوندم

– اها

تو همین لحظه گوشیم روشن میشه که یه پوزخند رو لبم نقش مبینده ... حالا دیگه!!?

با حرص قعطش میکنم .

– کی بود؟ چرا قطع کردی

بیحوصله زمزمه میکنم

– مهم نبود

که بیخیال میشه ..

وقتی میرسیم برمیگردم سمتشو میگم

– بین حواست باشه رفتی یه کاری نکنی جری بشه ها راستی بهش گفتم من سارا رو

دیدم

سرشو تگون میده و زمزمه میکنه

– باشه

– پس من دیگه برم خدافظ

– بازم مرسی

سرمو تگون میدمو پیاده میشم ..

در حالی که کلیدو میخوام از کیفم در بیارم صدای ماشینشو میشنوم همین که میخوام

برم داخل از پشت به عقب کشیده میشم و محکم به یه چیز سفت برخورد میکنم

– چرا گوشیتو جواب نمیدی

سریع ازش فاصله میگیرم میگم

– به همون دلیل که کلی منو اونجا معطل خودت کردی

دستشو به صورتش میکشه و میگه

- حتما یه دردی داشتیم که دیر کردم چرا گارد میگیری

با حرص میگم

- خب بگو منم بدونم چه دردی داشتی

یه چشم غره بهم میره و میره سمت ماشین .. چهارچشمی دارم نگاش میکنم که با یه جعبه بزرگ برمیگرده ..

- دنبال این بودم که برات پیداش کنم لباس

- خب گوشیتو جواب میدادی

- ندیدمش بخدا

کوتاه میام و سرمو میبرم سمتش و محکم گوشو میبوسم

- ببخشید

با انگشت اشاره یکی محکم میزنه تو پیشونیم و میگه

- هر کار دلش میخواد میکنه بعد ادمو خر میکنه

لبمو گاز میگیرم و میگم

- خر چیه عزیزمن

همونطور که چشاش چفت شده رو لبام یواش یواش نزدیک میشه که میکشم عقب

- پرو نشو دیگه

- تو روحت

میخندمو میگم

- نمایای داخل

- نه فردا کلی کار دارم راستی میام بریم خونه من بعد بریم مهمونی

– باشه

خم میشه سریع لبامو میبوسه و میگه

– برو داخل عزیزدلم